بسم الله الرحمن الرحیم.

خبر واحد.

مقدمه.

فصل چهارمِ باب سنت، در ارتباط با بررسی حجیت خبر واحد است و به اعتراف محققين و صاحب‏نظران اين بحث از امهات مباحث اصوليه است و هيچ بحثى به پايه آن نمى‏رسد، به دليل اينكه در دوران غيبت تحصيل معظم احكام فقه از طريق همین خبر واحد امکان پذیر است؛ زیرا احكامی که به‏طور قطع و يقين براى ما معلوم است(از قبيل ضروريات دين و مذهب و يا امورى كه با خبر متواتر و يا خبر واحد مع القرينة القطعيه حاصل شده) بسیار اندک است؛ و لذا بحث از حجيّت «خبر واحد» از اهمّ مسائل علم اصول است و با اثبات حجيّت «خبر واحد» باب علمى نسبت به احكام، مفتوح و «انسداد باب علم» گشوده خواهد شد.

بیان چند نکته.

1- «خبر واحد» خبری است كه تعداد مخبرين آن به تعداد مخبرين خبر «متواتر» نرسد. بنابراین اگر مخبر خبر واحد حتی بيشتر از يك نفر باشد ولکن شرايط تواتر را دارا نباشد، از نظر اصطلاح علم اصول، «خبر واحد» مى‏باشد.

2- «خبر واحد» اگر با كمك قرينه افاده قطع و يقين نماید، از محل بحث(که آيا خبر واحد حجّت است يا نه؟) بيرون خواهد بود چه آنكه حجيّت قطع و علم، ذاتى مى‏باشد و نياز بدليل ندارد.

3- «خبر واحدى» كه با كمك قرينه مفيد اطمينان(كه مرحله پايين‏تر از قطع و بالاتر از ظنّ است) باشد، داخل در محل بحث و حجيّت آن همانند خبر واحدى كه مجرد از هر‏گونه قرائنى است مورد نزاع و خلاف خواهد بود.

4- راجع به حجيّت و عدم حجيّت «خبر واحد» نزاع و خلاف عظيم و بسيار مهم، بين علماى علم اصول واقع شده است؛ اما در حقيقت نزاع اصلی در اين است كه آيا دليل قطعى و علمى براى حجيّت «خبر واحد» داريم يا خير؟ چه‌آنکه همگان قبول دارند كه اگر با دليل قطعى، حجيّت «خبر واحد» ثابت نشود، خبر واحد بما هو خبر واحد(كه مفيد ظن شخصى و يا ظن نوعى مى‏باشد) هيچ‏گونه اعتبارى ندارد، زیرا ما قبلا گفتیم که «ظن» فى‌نفسه حجيّت ندارد(و لا يغنى من الحقّ شيئا).

بنابراين قائلين به حجيّت «خبر واحد» كسانى هستند كه بوجود دلايل قطعى بر حجيّت «خبر واحد» اعتقاد دارند و منكرين حجيّت «خبر واحد» كسانى مى‏باشند كه بوجود دلايل قطعى بر حجيّت «خبر واحد» اعتقاد ندارند، به عبارت واضح‏تر:

آنهايى كه خبر واحد را حجّت مى‏دانند بايد دليل قطعى از كتاب و سنّت و اجماع و عقل براى حجيّت خبر واحد ارائه نمايند که اگر این دليل قطعى بر حجيّت خبر واحد ثابت گرديد، عمل برطبق خبر واحد، در واقع عمل برطبق علم خواهد بود؛ اما اگر دليل و يا دلايل قطعى معرفى ننمايند، حجيّت خبر واحد به اثبات نمى‏رسد.

5-راجع به حجيّت و عدم حجيّت خبر واحد اقوال‏ زیادی مطرح گردیده از جمله:

یک: عدم حجیت خبر واحد مطلقا. این قول به مرحوم سیدمرتضی و من‌تبعه نسبت داده شده، لکن از زمان مرحوم ابن‌ادریس[[1]](#footnote-1) به بعد قائلی ندارد.

دو: حجیت مطلق اخبار واحد کتب اربعه([استبصار، كافى، من‌لايحضره الفقيه و تهذيب](http://wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%AA%D8%A8_%D8%A7%D8%B1%D8%A8%D8%B9%D9%87_%D8%B4%DB%8C%D8%B9%D9%87)). این قول به بعض از اخباریین نسبت داده شده است.

سه: حجیت همه اخبار و روايات مذكور در کتب اربعه به استثناى اخبارى كه مخالف فتواى مشهور از علما باشد.

چهار: حجیت همه اخبار و روايات مذكور در کتب اربعه به شرط عمل اصحاب برطبق مفاد آنها.

پنج: فقط اخباری كه راوى آنها داراى صفت عدالت باشد حجت است، کمااینکه بعضی قائلند اگر راوی ثقه هم باشد برای حجیت کفایت می‌کند.

شش: بعضى‏ها گفته‏اند كه معيار در حجيّت خبر واحد آن است كه ظنّ بصدور روايت‏ از امام(علیه‌السلام) براى ما حاصل شود و در راوى صفت عدالت و وثاقت شرط نمى‏باشد.

6-مرحوم مظفر می‌فرماید غرض و هدف اصلى ما آن است كه مى‏خواهيم حجيّت خبر واحد را از باب ظنّ خاصّ و فى الجملة ثابت نماييم(در مقابل كسانى كه بطور كلى حجيّت «خبر واحد» را نفى مى‏كنند). بنابراين اولا ادلّه حجيّت خبر واحد را بررسى و سپس اندازه و حدود دلالت آن‏ها را مورد توجّه قرار خواهيم داد.

**1.قرآن**

**ادله حجیت خبر واحد از قرآن.**

نکته.

قبل از ورود در بحث ادله حجیت خبر واحد از قرآن مرحوم مصنف اشكال و توهّمى را پاسخ مى‏دهد که ما حصل اشکال و جواب این است:

اشکال: آياتی که مورد استدلال(بر حجیت خبر واحد) قرار گرفته، اگرچه از نظر «صدور» قطعى مى‏باشند، ولكن از نظر «دلالت» ظنّى هستند، و ما می‌خواهیم با دلالت این آیات(ظنی‌الدلالة)، حجيّت خبر واحد را اثبات ‏نماييم، و این یعنی پشتوانه یک دلیل ظنی، یک دلیل ظنی دیگر باشد، و حال آنکه ما گفتیم که دلیل ظنی زمانی حجت است که پشتوانه‌اش یک دلیل قطعی باشد.

خلاصه پاسخ آن است که اگرچه «ظواهر آيات» ظنّى مى‏باشد و لكن ما در ادلّه حجيّت ظواهر(كه در باب خامس بحثش خواهد آمد) ثابت خواهیم کرد که این ظواهر قطعى مى‏باشند. بنابراين دليل حجيّت خبر واحد «ظواهر آيات» است و دليل حجيّت «ظواهر آيات» قطعى مى‏باشد. به عبارت ديگر دليل دليل حجيّت خبر واحد، قطعى مى‏باشند و اشكال مزبور وارد نخواهد بود.

**آيه اول: آيه نبأ.**

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى‏ ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ[[2]](#footnote-2).

ترجمه: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد هرگاه فاسقى براى شما خبر آورد بر شما واجب است تبين و تثبت و تحقيق كنيد و بترسيد از اينكه اصابت كنيد قومى را از روى جهالت و در نتيجه بر كارى كه كرده‏ايد پشيمان شويد.

مرحوم طبرسى در تفسير مجمع البيان شأن نزول آيه را چنين بيان نموده است: آيه مزبور در مورد وليد بن عقبه نازل شده است زمانی که پیامبر(صلی‎الله‎علیه‎وآله) جهت دريافت زکات از بنى مصطلق «وليد» را به نزد آن‏ها فرستاد، هنگامى كه مردم قبيله مطلع شدند كه نماينده رسول خدا به سمت آنها مى‏آيد بسيار خوشحال شده و از منازل به عنوان استقبال از وليد بيرون آمدند، لکن وليد به جهت سابقه عداوت و دشمنى ديرينه‌ای که از زمان جاهليت با بنى مصطلق داشت گمان برد كه آن‏ها قصد كشتن او را دارند، و بلافاصله به خدمت پیامبر مراجعت نمود و خبر داد كه بنى مصطلق از پرداخت صدقاتشان ممانعت كردند. پیامبر سخت برآشفته شده و تصميم گرفتند كه نسبت به آن‏ها عكس‏العملى نشان بدهند، در صورتى كه ماجرا آن چنان نبود كه وليد گزارش نموده بود؛ در اینجا بود که این آيه مباركه بر پیامبر نازل شد.

**نسبت به اين آيه شريفه از دو جهت استدلال شده:**

1- از جهت مفهوم وصف 2- از جهت مفهوم شرط.

مرحوم مظفّر نظر بر اينكه مفهوم داشتن جمله وصفيّه را قبول ندارند مى‏فرمايد در رابطه با اثبات حجيّت خبر واحد تنها استدلال به آيه از جهت مفهوم شرط كافى است و نيازى به (استدلال به آيه از جهت مفهوم وصف نیست).

مرحوم مظفر قبل از ورود در اصل استدلال به آيه نبأ، مقدمتاً به تشريح واژه‏هاى آيه مى‏پردازند.

1- «التّبيّن» که داراى دو معنا است:

الف: «تبيّن» مصدر است به معناى «ظهور و ظاهر شدن» است و فعل آن كه «تبيّن» است، لازم مى‏باشد و تنها به فاعل اكتفا مى‏نمايد، مثلا گفته می‌شود «تبيّن الشّى‏ء» يعنى واضح و آشكار شد، در دو آيه ذيل فعل (يتبيّن) فعل لازم است و به معناى (ظاهر مى‏شود) بكار رفته است، سوره بقره آيه 184 (... كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ...) و (سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ).

ب: معناى دوّم "تبيّن" علم پيدا كردن به شى‏ء است و متعدّى مى‏باشد مثلا وقتی گفته میشود: تبيّنت الشّى‏ء، به این معناست که علم به آن شى‏ء را پيدا كردم. و گاهى به معناى طلب علم به آن شى‏ء مى‏باشد (او التّصدّى للعلم به و طلبه) مى‏گويند: "تبيّنت الشّى‏ء" يعنى تصديت للعلم به و طلبه، يعنى طلب علم به آن شى‏ء را به عهده گرفتم.

(و على المعنى الثّانى و هو التّصدّى) بنابراين معناى دوّم «تبيّن» كه «طلب علم» باشد، معناى تثبّت و تأنّى و ثبات و آرامش و همه جوانب قضيّه را در نظر داشتن، است، و تحصيل علم، صبر و حوصله و ثبات و تأنّى را لازم دارد، چنانچه در سوره نساء آيه 94 مى‏فرمايد: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى‏ إِلَيْكُمُ السَّلامَ ...) «اى اهل ايمان چون در راه خدا بيرون رويد تحقيق كنيد و ثبات و استقرار را حفظ نماييد و به كسى كه اظهار صلح و اسلام مى‏كند نگوييد: مسلمان نيستى ...»

بنابراين در آيه «نبأ» «تبيّنوا» به معناى (تثبّتوا) مى‏باشد و تبيّن و «تثبّت» متقاربان هستند و حتى در خود آيه «نبأ» بعضى از مفسّرين جاى (تبيّنوا)، (تثبّتوا) قرائت نموده‏اند.

2- «أن تصيبوا قوما بجهالة» اكثر مفسّرين و بعضى از اصوليّين معتقدند: كه جمله أن تصيبوا جمله مستأنفه است يعنى در مقام بيان علت و انگيزه حكم بوجوب «تبيّن» مى‏باشد و لذا مفعول (فتبيّنوا) بايد در تقدير باشد مانند «صدقه» و «كذبه» و همچنين ادات تعليل مانند: (ل) و يا (لئلّا) و يا (خشية) و (حذرا) ايضا بايد در تقدير باشد تا علت بودن (أن تصيبوا) محرز شود و معناى آيه اين‏چنين خواهد بود: (ان جاءكم فاسق بنبإ فتبيّنوا صدقه و كذبه لئلّا أن تصيبوا قوما بجهالة ...)

«اگر فاسقى براى شما خبر بياورد بايد از صدق و كذب آن تبيّن كنيد تا قومى را به‏ رنج و زحمت نياندازيد».

مرحوم مظفّر نظريه مزبور را مردود دانسته و مى‏فرمايد: آنچه كه سياق و قواعد عربى اقتضا دارد آن است كه جمله (أن تصيبوا) مفعول براى (فتبيّنوا) مى‏باشد. فيكون معناه فتثبّتوا و احذروا اصابة قوم بجهالة، «فتبيّنوا» به معناى «فتثبّتوا» مى‏باشد و «احذروا» از خود (فتثبّتوا) استفاده می‌شود.

بنابراين فتثبّتوا فعل و فاعل است و «أن تصيبوا»، «ان» مصدريّه تصيبوا را به «اصابة» تأويل مى‏برد و «مفعول‌به» خواهد بود و معناى آيه چنين مى‏شود: فتثبّتوا و احذروا اصابة قوم بجهالة، اگر فاسقى خبر آورد در آگاهى پيدا كردن و تحصيل علم به آن آهسته گام برداريد و از اصابت و برخورد با قومى از روى جهالت، حذر نماييد، و ظاهر كلام آن است كه فتبيّنوا أن تصيبوا قوما بجهالة كنايه از عدم حجيّت خبر فاسق است يعنى مسئله وجوب تبيّن ملزوم است و لازم آن عدم حجيّت خبر فاسق مى‏باشد، چه آنكه اگر خبر فاسق حجّت بود دعوت به حذر و دورى جستن از «اصابة قوم بجهالة» در موقع عمل كردن بخبر فاسق و سپس وقوع در ندامت، معنا و مفهوم نداشت.

3- «الجهالة» جهالة يا اسم مصدر است كه از جهل اشتقاق يافته و يا مصدر ثانى براى جهل است (جهل يجهل جهلا و جهالة) به معناى نادانى.

اهل لغت جهالت را به كارى كه از روى نادانى انجام مى‏شود معنا كرده‏اند جهالة در نقطه مقابل علم مى‏باشد و تقابل بين جهالت و علم را از باب تقابل بين ضدّين و يا از باب تقابل بين نقيضين معرّفى نموده‏اند، و لكن تعبير صحيح در مورد آن‏ها اين است كه تقابل آنها تقابل عدم و ملكه است.

مرحوم مظفّر مى‏فرمايد: تفسير مذكور براى جهالة مورد قبول نمى‏باشد و بلكه مراد از جهالت در آيه به معناى «سفاهت» و عمل غير عاقلانه است كه لازمه عادى آن عدم اصابت با واقع و حق، مى‏باشد، از نظر لغت عرب جهل و جهالت در نقطه مقابل عقل است كه گاهى انسان كار عاقلانه انجام مى‏دهد و گاهى كار غير عالمانه را مرتكب مى‏شود، و شاهد کلام ما آناست که در روايات هم جهل در مقابل عقل قرار داده شده است.

بنابراین جهل و جهالة به معناى كار سفيهانه مى‏باشد نه به معناى عدم علم، فيكون معنى الجهالة ان تفعل فعلا بغير حكمة و تعقّل و رويّة.

**استدلال به آیه:**

پس از تشريح الفاظ و لغات آيه استدلال به آيه مبتنى بر مفهوم جمله شرطيّه، اين‏چنين خواهد بود: از آيه مباركه استفاده مى‏شود كه از شأن و منزلت مطلق خبر آن است كه مردم طبق سيره و روش هميشگى خود، به آن عمل مى‏كنند و اگر چنين نبود (كه مردم به مطلق خبر عمل مى‏كنند) نهى از عمل به خبر فاسق بخاطر فسقش، معنا نداشت و از اينكه خداوند از عمل به خبر فاسق نهى فرموده است كاملا معلوم مى‏شود كه سيره و بناى مردم بر عمل كردن به مطلق خبر بوده است و لذا خداوند در آيه مورد بحث از مؤمنين خواسته است كه دقت نظر داشته باشند و به هر خبرى عمل نكنند و اگر فاسقى براى آنها خبرى را بياورد نبايد عمل كنند و بلكه در خبر فاسق تبيّن نمايند و از اينكه قومى را برنج بيندازند و عمل سفيهانه داشته باشند، حذر نمايند؛ بنابراین آیه مباركه بحسب مفهوم شرط، دلالت دارد بر اينكه در خبر عادل حذر از اصابت قوم بجهالة واجب نمى‏باشد و سرانجام حجيّت خبر عادل ثابت مى‏شود يعنى در خبر فاسق تبيّن لازم است و در خبر عادل چيزهاى كه در خبر فاسق است وجود ندارد و لذا تبيّن لازم نخواهد بود و به مفهوم جمله شرطيّه حجيّت خبر عادل باثبات مى‏رسد.

قال (و الظاهر ان بهذا البيان للآية يرتفع كثير من الشّكوك...) مرحوم مظفر در پایان میفرمایند: با این بیان ما بسیاری از اشکالاتی که بر آیه وارد گردیده مرتفع می‌گردد. به دو مورد از این اشکاتلات و پاسخ آن توجه فرمایید:

اشكال اوّل: در مبحث مفاهيم بيان گرديد كه جمله شرطيّه زمانى مفهوم دارد كه وجود جزا از نظر عقلى متوقّف بر شرط نباشد مثلا (إن جاءك زيد فاكرمه) اكرام از نظر عقلى متوقّف بر آمدن نمى‏باشد چه آنكه اگر زيد نيايد از نظر عقلى وجود اكرام قابل تصوّر است، و اما در مثل (ان رزقت ولدا فاختنه) «اگر خدا پسرى عطا كرد بايد ختنه كنى» در اين مثال وجود (ختنه) بر وجود شرط (كه پسر داشتن باشد) توقّف دارد يعنى با نبود شرط (پسر داشتن) وجود (ختنه) قابل تصوّر نمى‏باشد.

جمله شرطيّه مثال دوّم بالاتفاق مفهوم ندارد، در آيه مورد بحث جمله شرطيّه از قبيل مثال دوّم است: (نبأ فاسق) شرط مى‏باشد و «وجوب تبيّن» جزا مى‏باشد و موضوع جزا نبأ فاسق است اگر (نبأ فاسق) منتفى شود وجوب تبيّن اصلا قابل تصوّر نمى‏باشد چه‌آنكه نبأ عادل شى‏ء بيگانه از نبأ فاسق است مانند جمله ان رزقت ولدا فاختنه مفهوم ندارد.

پاسخ: در آيه مورد بحث شرط و موضوع حكم دو چيز است: اول: دوم: الآتي به فاسقا يعنى خبرى كه آورنده آن فاسق باشد، تبيّن لازم دارد و اين جمله همانند (إن جاءك زيد فاكرمه) مفهوم دارد و مفهوم آن اين است: خبرى كه آورنده آن عادل باشد تبيّن لازم ندارد.

اشكال دوّم: برفرضى كه جمله شرطيّه در آيه «نبأ» داراى مفهوم باشد، ولى ذيل آيه مانع از مفهوم داشتن مى‏شود، ذيل آيه‏ (أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ) اين تعليل عموميّت دارد و مى‏گويد: بخبر فاسق عمل نكنيد به علت آنكه احتمال وقوع در مفسده و ندامت موجود است و اين احتمال در مورد عمل كردن بخبر عادل هم موجود است و تبيّن لازم دارد؛ و يا به عبارت ديگر مفهوم آيه مى‏گويد خبر عادل حجّت است و تبيّن نمى‏خواهد و عموم تعليل مى‏گويد خبر عادل تبيّن لازم دارد و حجّت نمى‏باشد عموم تعليل منطوق است و بر مفهوم صدر آيه مقدّم خواهد بود.

پاسخ: اولا بنا بر تفسير استاد مظفّر جمله (أن تصيبوا) علت نمى‏باشد و بلكه «مفعول‌به» خواهد بود و ثانيا برفرضى كه جمله (أن تصيبوا) علت باشد در عين حال شامل خبر عادل نمى‏شود چه آنكه جهالة به معناى عمل سفيهانه است و عمل كردن به خبر عادل عاقلانه است و سفيهانه نمى‏باشد.

**آیه دوم: آیه نفر.**

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ توبه123

ترجمه: شايسته نيست، مؤمنان همگى كوچ كند پس چرا از هر گروهى طايفه‏اى از آنان كوچ نمى‏كنند تا در دين خدا آگاهى و بصيرت پيدا كنند و به هنگام بازگشت به سوى قوم خويش آنها را انذار نمايند تا آنان بترسند و خوددارى كنند.

مرحوم مظفّر مى‏فرمايند استدلال به آيه نفر، براى اثبات حجيّت «خبر واحد» به بيان چند مطلب بستگى دارد كه با بررسى آنها، استدلال به آيه واضح و روشن خواهد شد.

مطلب اوّل: بايد توجّه داشت كه مراد از (نفر) خروج براى طلب علم است و اين ‏مطلب از جمله (ليتفقّهوا فى الدّين) که در ذیل آیه آمده استفاده مى‏شود و وقوع آيه در سیاق آیات جهاد نمى‏تواند قرينه باشد بر اينكه مراد از (نفر) خروج الى الجهاد ‏است، چه آنكه قرينه بودن ذيل آيه مقدّم است بر سیاق.

مطلب دوم: بعد از اینکه ثابت گردید که آیه در مقام بیان تفقه در دین است صدر آيه‏(وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لینفروا کافة) در مقام بیان این مطلب است كه كوچ كردن همه مؤمنين جهت تفقّه و فراگيرى احكام از رسول اللّه، واجب نمى‏باشد.

مطلب سوم: جمله‏ (ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لینفروا کافة) اگر مراد جمله انشايى باشد، آيه شريفه در مقام انشا و جعل نفى‌الوجوب خواهد بود، يعنى بالمطابقه مى‏گويد: نفر بر جميع واجب نيست. و اگر مراد جمله خبريه باشد اين قسمت از آيه بالمطابقه در مقام اخبار از يك واقعيت است و آن اينكه مؤمنان همگى كوچ نخواهند كرد و چنين كارى محقق نخواهد شد(حال يا به علت دشوارى و يا به خاطر استحاله عادى آن) آن‏گاه به دلالت التزاميه دلالت مى‏كند بر اينكه نفر الجميع ليس بواجب لتعذر او لتعسره، و على‌كل‌حال چه جمله خبريه باشد و چه انشائيه دلالت مى‏كند بر اينكه نفر بر جميع واجب نيست، منتهى اگر انشائيه باشد بالمطابقه و اگر خبريه باشد بالملازمه بر عدم جعل وجوب دلالت دارد.

اشکال: وظيفه شارع اين نيست که جعل عدم الوجوب یا حرمت نماید، زیرا اصل اولی در هر شیئی اباحه است.پس شما چگونه مى‏فرماييد: شارع در اين جمله نفى وجوب را كه يك امر عدمى و مطابق اصل است جعل نموده؟ اين با مقام شارع نمى‏سازد؟

پاسخ: در دو مورد شارع مقدس میتواند جعل عدم الوجوب ‏كند:

اول: در مقام دفع توهم، يعنى مخاطب احتمال مى‏دهد كه فلان كار در حق او واجب باشد.

دوم. در مقام دفع اعتقاد، يعنى مخاطب به اشتباه و جهل مركب عقيده دارد كه فلان امر واجب است، در اينجا شارع مقدس براى دفع اين احتمال يا اين اعتقاد غلط مى‏فرمايد: فلان كار واجب نيست.

حال در ما نحن فيه نیز شارع مقدس برای دفع اعتقاد به وجوب نفر همگانی این بیان را فرموده تا این اعتقاد باطل مرتفع گردد. چه‌آنکه ممکن است بعضی گمان کنند که چون بر هر مكلفى معرفت و تعلم احكام واجب به نحو علم و یقین لازم است و از طرفی هم تنها راه تحصيل يقين رسيدن به محضر خود رسول الله صلّى‌اللّه‎عليه‎وآله وگرفتن حكم از زبان ایشان است، پس كوچ نمودن به مدينه(براى تحصيل علم و يقين نسبت به احكام دين) بر همه واجب است. فلذا شارع مقدس با این بیان اين پندار غلط را دفع نموده است.

مطلب چهارم: علی‌ای‌حال، حال که از يك طرف تحصيل علم و تفقّه در دين بر مؤمنين واجب است و از طرفی هم کوچ همگانی استحاله و يا معذوريّت دارد(و صدر آيه هم وجوب نفر همه را نفى نموده است) پس راه حل چيست و چه بايد كرد؟

پس خلاصه مطالب تا اینجا آیه این شد که:

1. تعلم و معرفت دين عقلا واجب است.

2. اين تعلم بايد يقينى باشد و نه ظنى و حدسى.

3. تنها راه تحصيل معرفت يقينى آن است كه مسلمانان به مدينه بروند و از حضور پيامبر شفاها احكام دين را بگيرند.

4. نفر الجميع عملى نيست لتعذره او تعسره.

5. چون جميع ممكن نيست شرع مقدس تخفيف داده و اين وجوب نفر را از دوش عموم برداشته است، ولى اين بدان معنا نيست كه پس اصل وجوب تعلم منتفى است و بر هيچ‏كس‏ كوچ كردن واجب نيست ،زیرا الضرورات تتقدر بقدرها یعنی تعسر و تعذر موجب شد کوچ بر همه واجب نباشد، نه اينكه بر هيچ‏كس واجب نباشد. به عبارت منطقى، آیه در مقام نفى ايجاب كلى است نه اثبات سلب كلى.

مطلب پنجم: در قسمت دوم آیه(فلولا نفر من کل فرقة طائفه...) شارع مقدس در مقام بیان راه حل است، فلذا میفرماید فلولا نفر... که این جمله با فاء تفریع آغاز میشود.

راه‌حلی که شارع ارائه میفرماید این است: حال كه همه نمى‏توانند كوچ كنند، پس بايد از هر فرقه‏اى يك طايفه‌ای كوچ كنند و به مدينه بروند و احكام دين را بياموزند، سپس به ميان قوم خود برگردند و آموخته‏هاى خويش را در ميان مسلمين نشر دهند تا آنها نيز با دستورات دين آشنا شوند، اين بهترين راه، بلكه تنها راه نيل به مطلوب و آشنايى با وظايف دينيه است.

به عبارت دیگر همان‏طورى كه آشنا شدن مؤمنين با احكام شرعى و فقهى به‏طور شفاهى و يقينى مورد رضاى اللّه مى‏باشد، آشنا شدن آنان بطور غير مستقيم و بالواسطه و با خبر دادن مخبر صادق و عادل ايضا مورد رضاى اللّه خواهد بود.

بنابراين آيه مباركه با صدر و ذيلش يك امر عقلى را ثابت مى‏نمايد و آن اينكه معرفت احكام اللّه واجب است و زمانى كه براى تك‏تك مؤمنين معرفت يقينى احكام متعذّر بشود، خداوند اجازه داده است كه عدّه‏اى براى يادگيرى احكام اقدام نمايند و اقدام عدّه‏اى از مؤمنين جهت آشنا شدن به حلال و حرام از باب واجب كفائى مى‏باشد و سرانجام به اين نتيجه مى‏رسيم كه لازمه تشريع نفر عدّه‏اى از مؤمنين، آن است كه قول آن‏ها براى ديگران حجّت باشد و الّا اگر قول آنها برفرضى كه افاده علم و يقين ندارد، حجّت نباشد، تشريع(نفر عدّه‏اى از مؤمنين) لغو و بیهوده خواهد بود.

مطلب ششم: مرحوم مظفر می‌فرمایند: اگرچه حجیت اخبار نافرین متوقف بر اثبات وجوب نفر نیست، بلکه با رخصت هم حجیت ثابت میگردد(چه آنکه‌ بدون آن، رخصت لغو است) لکن ما با سه شاهد قائل به حجیت نفر میگردیم:

1.لولای تحضیضه که وقتی بر سر فعل ماضی وارد میشود دلالت بر توبیخ دارد. لولا نفر یعنی چرا نباید عده‎ای نفر کنند، که منظور این است که باید حتما عده‎ای نفر کنند.

2.غایت نفر حذر است و حذر عقلاً واجب است فلذا خود نفر هم از باب طریقیت واجب است.

3. اصل تعلّم واجب عقلى است و اگر تفقّه فردفرد از مؤمنين متعذّر باشد بحكم عقل و بطور واجب كفائى تفقّه عدّه‏اى از هر گروه واجب خواهد بود.

والحاصل: از مجموع آيه شريفه نفر كه در آغاز وجوب نفر جميع را نفى نموده و در ادامه آن به وجوب نفر طايفه اكتفا نموده ما استنباط مى‏كنيم كه اين نقل احکام دینی طايفه در حق ديگران حجت است، اگرچه اين نقل و گزارش يقين‏آور هم نباشد، يعنى به سرحد تواتر نرسد، به دليل اينكه آيه شريفه فرموده است: لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ‏ و اين مطلق است؛ يعنى «لينذروا» مقيد نشده به اينكه باید يقين‏آور باشد، بلکه انذار به گونه ظنى را هم شامل می‌شود، و به دنبال آن قبول انذار را هم مطلق آورده، يعنى مقيد نكرده به اينكه اگر انذار در حد تواتر بود قبول واجب است، بلكه مطلق آورده پس معلوم مى‏شود كه نقل طايفه نسبت به احكام خدا حجت است و لو مستلزم يقين به‏ حكم نباشد، بلكه خبر واحد باشد وگرنه اين تدبير شارع لغو و عبث بود.

مطلب هفتم: از آنچه گفتیم ثابت گردید که استدلال به اين آيه براى حجيت خبر واحد، متوقف بر اثبات وجوب حذر عند الانذار نیست، يعنى لازم نیست اول ثابت گردد كه حذر بر مردم واجب است تا از اين راه حجيت خبر طايفه كشف گردد، بلكه به نظر ما قضيه برعكس است؛ يعنى استنباط وجوب حذر از آيه موقوف است بر اثبات حجيت قول طايفه، يعنى از راه اينكه شارع قول اين‏ها را حجت كرده ما استنباط مى‏كنيم وجوب حذر را؛ زيرا اگر حذر واجب نبود اين تشريع و جعل حجيت لغو و عبث بود.

مطلب هشتم: اگر اشکال شود که در آيه، كلمه طائفة سه نفر و بالاتر از آن را شامل مى‏شود و بحث ما در حجيّت خبر واحد است و حجيّت اخبار طائفة حجيّت خبر واحد را شامل نمى‏شود؛ ما پاسخ می‎دهیم که: از آيه استفاده نمى‏شود كه در موقع مراجعت، لازم است که نافرين دسته‏جمعى احكام را براى قومشان خبر بدهند، بلكه انذار طايفه به دو صورت محقق مى‏شود: اول: انذار مجموع الطائفة بما هو مجموع. دوم: انذار به نحو انفرادی و جداگانه؛ حال آيه شريفه اطلاق دارد و شامل هر دو قسم مى‏گردد، و ازقضا اين احتمال ثانى اقوى است؛ زيرا موافق با عادت عقلاست‏.

تنبیه.

از نظر مرحوم مظفّر کمااینکه آيه نفر، بر حجيّت خبر واحد دلالت دارد، بر حجيّت فتواى مجتهد براى مقلّدين، نیز دلالت دارد، به اين نحو که: كلمه تفقّه عامّ است و شامل مجتهد نیز مى‏شود، چه‎آنكه تفقّه مجتهد با تفقّه مورد آيه از نظر مفهوم باهم متّحدند و تنها از نظر مصداق با هم تفاوت دارند، یعنی در زمان معصومین اگر شخص مستقيما احكام را از معصوم(علیه‎السلام) می‌شنید و از طريق شفاهى نسبت به احكام، آگاهى پيدا می‌نمود به «معرفت» آن شخص نسبت به احكام تفقّه و به خود آن شخص فقيه مى‌گفتند، اين نحوه از تفقّه احتياج به اجتهاد و دقّت نظر خاصی نداشت و مورد آيه نفر هم همين نوع از تفقّه، مى‏باشد اما مصداق ديگر براى «تفقّه» و «فقيه» آن است كه شخص در زمان غيبت از وطن خود به حوزه‏هاى علميه مهاجرت كند و فقيه در دين شود و قدرت استنباط پيدا كند سپس به دیار خود برگردد و ميان قوم خويش و براى آنان فتوا دهد.

بنابراین با تمسک به اطلاق آیه نفر، «تفقّه» چه به معنای اول چه به معنای دوم واجب است و وقتی تفقه واجب بود، باید قول فقیه هم برای مقلدینشان حجت باشد(والا لزم لغویت وجوب تفقه در دین).

**آيه سوم: آيه حرمت كتمان‏.**

سومين آيه‏اى كه براى حجيت خبر واحد بدان استدلال شده عبارت است از آيه كريمه حرمة كتمان، جایی که خداوند متعال در سوره بقره آيه 159 مى‏فرمايد: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى‏ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ ترجمه: «كسانى كه نشانه‏هاى روشن و رهنمودى را كه فروفرستاديم، بعد از آنكه آن را براى مردم در كتاب توضيح داده‏ايم، نهفته مى‏دارند، آنان را خدا لعنت مى‏كند و همه لعن‏كنندگان نيز آنها را لعن و نفرين مى‏نمايند.»

نحوه استدلال به اين آيه شبيه استدلال به آيه نفر است. از آنجا كه خداى متعال كتمان بيّنات و هدايت را حرام كرده است، پذيرش سخن كسى كه آنها را براى مردم اظهار و بيان مى‏كند واجب خواهد بود، اگرچه آن بيان‏كننده يك نفر باشد و سخنش يقين‏آور نباشد؛ وگرنه اگر سخن وى مطلقا حجت نباشد، تحريم كتمان لغو و بى‏ثمر خواهد بود.

حاصل آنكه: ميان وجوب اظهار و وجوب پذيرش در اينجا يك ملازمه عقلى برقرار است، وگرنه وجوب اظهار لغو و بى‏ثمر مى‏باشد.

و چون وجوب اظهار مشروط به آن نشده كه علم‏آور باشد لازمه‏اش- كه وجوب پذيرش است- نيز ناگزير بايد مطلق و غير مشروط به علم‏آور بودن باشد.

پاسخ مرحوم مظفر از این آیه.

مرحوم مظفر می‌فرمایند: انصاف آن است كه استدلال به اين آيه كريمه تامّ نيست، بلكه بايد گفت: هيچ ارتباطى با بحث مقام ندارد. زيرا محلّ بحث ما- يعنى حجيت خبر واحد- جايى است كه خبردهنده چيزى را كه آشكار نيست اظهار مى‏دارد و احكامى را كه آموخته و ديگران از آن بى‏خبرند مى‏آموزاند، چنان‏كه در آيه نفر بود. در اين فرض است كه وجوب تعليم و اظهار، مستلزم وجوب پذيرش آن بر ديگران است، وگرنه وجوب تعليم و اظهار، لغو مى‏باشد. اما اين آيه در مورد كتمان و نهفته داشتن چيزى است كه براى همه مردم روشن و آشكار است، چون مى‏فرمايد: «مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ»، نه اظهار آنچه بر ديگران پوشيده و پنهان است.

به عبارت دیگر ما در آیه نفر گفتیم: بحث ما در باب حجيت خبر در مواردى است كه مطلبى بر ديگران مخفى است و بدون اظهار مخبر، روشن نمى‏شود، لذا اگر بر مخبرين انذار واجب شد بر سامعين هم قبول كردن و حذر واجب است وگرنه وجوب انذار لغو خواهد بود، و مورد آيه نفر يك چنين موردى است، ولى مورد آيه كتمان آنجاست كه مطلبى خودش ظاهر و هويداست و چنين مطلب ظاهرى را نبايد كتمان كرد تا به گوش ديگران هم برسد، یعنی همین مقدار که کتمان نشود مطلب به گوش دیگران میرسد، و برایشان روشن میشود، فلذا ملازمه‌ای بین وجوب اظهار و وجوب قبول نیست.

نتیجه مباحث استدلال به آیات این شد که: از مجموعه آياتى كه براى حجيت خبر واحد بدان‏ها استدلال شده تنها دو آيه مورد قبول مصنف واقع شد: اول: آيه نبأ كه مقدار دلالت آن خصوص خبر عادل بود و دوم آيه نفر كه اطلاق داشت و حجيت خبر واحد را على‌الاطلاق ثابت مى‏نمود و مقيد به اینکه مخبر عادل باشد يا نه، موثق باشد يا نه، نبود ولكن اطلاق اين آيه با تقييد آيه نبأ، مقید می‌گردد.

هذا تمام الکلام در استدلال به آیات برای اثبات حجیت خبر واحد[[3]](#footnote-3).

**2.سنت.**

**دلیل حجیت خبر واحد از سنت.**

در ارتباط با این بحث مطالبی به عرض می‌رسد:

اول: مطلب اول آن است كه با خبر واحد نمى‏توان حجيّت خبر واحد را ثابت كرد چه آنكه استدلال به اخبار واحدی كه مثلا در کتب اربعه ذكر شده است توقّف دارد بر اين كه خبر واحد حجّت باشد و اگر حجيّت خبر واحد متوقّف بر خبرهاى مذكور باشد، «دور» لازم مى‏آید.

دوم: مطلب دوم آنکه اخبار و رواياتى كه دلالت بر حجيّت خبر واحد دارند (که ذكر بعض از آن‏ها خواهد آمد) تنها از نظر معنا متواتر هستند كه با الفاظ و عبارات مختلف بر حجيّت **خبر واحد ثقه‏اى كه ايمن از كذب** مى‏باشد، دلالت دارند؛ و تحقق تواتر معنوى براى انسان جستجوگر، قطعى و جزمى بوده و شخص باانصاف شك و ترديد نسبت به حصول تواتر معنوى اخبار، در مورد حجيّت خبر واحد، به خود راه نخواهد داد.

سوم: در ارتباط با اینکه خبر واحد با چه شرائطی حجت است بین علماء اختلاف گردیده، عده‎ای قائل‏اند كه خبر واحد در صورتى حجّت است كه داراى سه شرط باشد اولاً: راوى امامى باشد، ثانياً: بايد مورد اطمينان باشد، ثالثاً: عادل باشد. عده‎ای صفت شيعه بودن و عدالت راوى را شرط مى‏دانند. و عدّه‏اى فقط تنها قيد موثّق بودن راوى را شرط مى‏دانند.

مرحوم شيخ انصارى از كسانى مى‏باشد كه مطلق خبر ثقه را حجّت دانسته و اوصاف عدالت و امامى بودن را شرط نمى‏دانند. مرحوم مظفر نیز با مرحوم شیخ در این نظریه هم عقیده‌اند.

برای حجیت خبر واحد به طوائفی از روایات استدلال گردیده که مرحوم مظفر خلاصةً به پنج طائفه از آنها اشاره می‌نمایند.

بیان ذلک:

طائفه اول: رواياتى كه درباره خبرين متعارضين وارد شده و به اخبار علاجيه معروف‏اند مانند روايت مقبوله عمر بن حنظله و ... كه ائمه عليهم السّلام در اين اخبار مشكل تعارض الحديثين را معالجه نموده و راه چاره نشان داده‏اند و آن اينكه اگر دو حديث متعارض از قول ما براى شما نقل گردید به هر حديثى كه راوى آن اعدل است اخذ كنيد و يا هر حديثى كه مشهور است به آن اخذ كنيد و ... و اگر متعارضين من جميع الجهات مساوى بودند مخير هستيد بين اخذ به هريك كه خواستيد.

تقریب استدلال: در باب تعدل و تراجيح خواهد آمد كه همواره تعارض بين دو حجت است، اما دو لا حجت يا يك حجت با يك لا حجت تعارض نمى‏كنند. همچنين خواهيم گفت كه تعارض در محدوده امارتين ظنيين است، ولى دو دليل قطعى مثل دو آيه كه هر دو نص باشند و يا دو خبر متواتر منصوص و يا يك آيه با يك حديث متواتر منصوص هيچ‏گاه با يكديگر تعارض نمى‏كنند. بنابراین اگر خبر واحد ثقه حجت نبود هرگز نوبت به تعارض دو حديث نمى‏رسيد تا پس از آن به سراغ مرجحات برويم و اگر مرجحى نبود مخير باشيم به دليل اينكه تعارض بايد بين الحجتين باشد. حال از اينكه امام عليه السّلام به سراغ مرجحات رفته و اين طريق را نشان داده‎اند، معلوم مى‏شود كه خبر واحد حجيت دارد وگرنه امام مى‏فرمود: اصلا خبر واحد حجت نيست.

طائفه دوم: رواياتى كه در آن روايات معصومين عليهم السّلام مراجعين را به آحاد اصحاب خود ارجاع مى‏دادند. مثلا شخصى به خدمت امام رسيده و مطلبى را از حضرتش مى‏پرسد، امام عليه السّلام مى‏فرمايد: عليك بهذا الجالس، يعنى زراره بن اعين و...

تقریب استدلال: اگر خبر واحد ثقه حجت نبود هرگز امام عليه السّلام سائلين را به فردفرد اصحاب ارجاع نمى‏داده و نمى‏فرمودند برو از فلانى بپرس بخصوص در حديث عبد العزيز ابن مهدى كه راوى كبرا را مسلم و مفروغ عنه گرفته كه خبر ثقه حجت است و در مقام سؤال از صغراست كه آيا يونس بن عبد الرحمن مصداقى از مصاديق ثقه هست تا به او مراجعه كنم يا نه؟ امام عليه السّلام هم در مقام جواب كبراى كلى را مسلم گرفته و از صغرا جواب مى‏دهند.

طايفه سوم: رواياتى كه دلالت مى‏كنند بر وجوب مراجعه به افراد موثق و راويان حديث و دانشمندان دين از قبيل توقيع شريف كه از ناحيه حضرت حجت عليه السّلام صادر گرديده و در آنجا مى‏فرمايد: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها ... و مانند مقبوله عمر بن حنظله: انظروا من عرف حلالنا و ... و دهها امثال اين روايات.

تقريب استدلال: اگر قول روات و ثقات و علماى حجت نبود، هرگز امام عليه السّلام واجب نمى‏كردند رجوع به آنها را؛ پس لازمه وجوب رجوع حجيت قول آنان است.

طايفه چهارم: رواياتى كه ترغيب و تحريص مى‏كنند بر نقل حديث و روايت كلام ائمه عليهم السّلام از قبيل «اعرفوا منازل الرجال منا بقدر روايتهم عنا» و نيز رواياتى كه تشويق مى‏كنند به كتابت و نوشتن احاديث و ابلاغ آنها به آيندگان مثل حديث نبوى مشهور: «من حفظ على امتى اربعين حديثا بعثه اللّه فقيها عالما يوم القيامة» كه همين حديث سبب شد تا برخى از بزرگان كتاب‏هاى اربعين حديثا نوشتند و اين كتب به نام اربعينيات مشهور شده.

تقريب استدلال: اگر خبر واحد حجت نبود هرگز ائمه عليهم السّلام تشويق و ترغيب نمى‏كردند در نقل احاديث و نوشتن و ابلاغ آنها به ديگران.

طايفه پنجم: رواياتى كه در مقام مذمت و توبيخ كذابين و برحذر داشتن اصحاب از اعتماد به كذابين وارد شده مانند آنچه كه شيخ در رسائل نقل كرده: «قال الصادق عليه السّلام: انا اهل بيت صديقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا و قوله عليه السّلام: ان الناس أولعوا بالكذب علينا كان اللّه افترض عليهم و لا يريد منهم غيره».

كيفيت استدلال: اگر مسلمانان و اصحاب الائمه عليهم السّلام به خبر واحد عمل نمى‏كردند ديگر مجالى براى دروغ بستن بر معصومين عليهم السّلام نبود و بازار كذابين و واضعين حديث گرم نمى‏شد و به دنبال آن جايى براى خوف معصومين عليهم السّلام از جعل اكاذيب و انتساب آنها به ائمه عليهم السّلام نبود و موردى براى برحذر داشتن اصحاب از كذابين نبود و... پس معلوم مى‏گردد كه عمل به خبر واحد عند المسلمين متعارف و مرسوم بوده و لذا ائمه عليهم السّلام با تمام تلاش آنان را از اين‏گونه روايات قلابى برحذر مى‏داشتند.

**3.اجماع.**

**دليل سوّم بر حجيّت خبر واحد، اجماع علماى اماميّه است** و محلّ انعقاد اجماع، خبر واحدى است كه ثقة باشد.

بسیاری از بزرگان در ارتباط با حجیت خبر واحد قائل به اجماع گردیده‌اند، از جمله:

[مرحوم شیخ طوسی](http://wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%AD%D8%B3%D9%86_%D8%B7%D9%88%D8%B3%DB%8C)، [مرحوم سيّدبن طاوس](http://wikifeqh.ir/%D8%B3%DB%8C%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%B7%D8%A7%D9%88%D9%88%D8%B3)، [علّامه حلّى،](http://wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%D8%A7%D9%85%D9%87_%D8%AD%D9%84%DB%8C) [محدّث مجلسى](http://wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A8%D8%A7%D9%82%D8%B1_%D9%85%D8%AC%D9%84%D8%B3%DB%8C).

مرحوم شیخ طوسی در کتاب عده پنج شرط برای حجیت خبر واحد ذکر نموده اند[[4]](#footnote-4):

1. راوى بايد امامى و معتقد بولايت ائمّه‌عليهم السلام باشد.

2. خبرى را كه نقل مى‏كند بايد از پيامبر و يا از ائمّه عليهم السلام باشد، بنابراين خبر واحدى كه از ابو حنيفه و يا از شيوخ ثلاثه نقل شود اعتبارى ندارد.

3. راوى از لحاظ نقل و ضبط روايت، مورد طعن نباشد(يعنى از كسانى باشد كه قليل النسيان و الخطاء بوده و كثير الحفظند).

4. يكون سديدا فى نقله ... راوى در نقل روايت از خطا و اشتباه به دور باشد.

5. شيخ طوسى شرط پنجمى را ايضا ذكر نموده است كه قرينه برطبق مضمون روايت و خبر واحد نباشد، چه آنكه اگر قرينه باشد، خبر واحد مفيد علم مى‏شود و از محلّ بحث خارج خواهد بود.

در نقطه مقابل این بزرگواران عده دیگری از بزرگان ادعای اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحد نموده اند:

1- [سيّد مرتضى(ره)](http://wikifeqh.ir/%D8%B3%DB%8C%D8%AF_%D9%85%D8%B1%D8%AA%D8%B6%DB%8C_%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%A7%D9%84%D9%87%D8%AF%DB%8C) خبر واحد را همانند «قياس» قرار داده و فرموده: همان‏طورى كه ترك عمل به قياس از مسلّمات مذهب شيعه است ترك عمل به خبر واحد ايضا چنين مى‏باشد.

2- [ابن ادريس](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%86%E2%80%8C%D8%A7%D8%AF%D8%B1%DB%8C%D8%B3_%D8%AD%D9%84%DB%8C) در كتاب سرائر، كلامى را در رابطه با عدم عمل به خبر واحد از سيّد مرتضى نقل نموده و تبعا للسّيّد، اين سخن را كرارا بازگو نموده است: (انّ الخبر الواحد لا يوجب علما و لا عملا) «خبر واحد نه مفيد علم است و نه مى‏تواند زيربناى عمل باشد» يعنى عمل بايد مبتنى بر علم و يقين باشد و خبر واحد بخاطر عدم افاده علم، مبناى عمل نمى‏تواند واقع شود.

3- از [شيخ طبرسى](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%85%DB%8C%D9%86_%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85_%D8%B7%D8%A8%D8%B1%D8%B3%DB%8C) صاحب تفسير مجمع البيان نقل شده است كه ايشان بالصّراحة بر عدم حجيّت خبر واحد نقل اجماع نموده است‏.

در این بحث آنچه كه باعث تعجّب و حيرت شده است اين است كه شيخ طوسى و سيّد مرتضى هم‏عصر بودند(و مرحوم شیخ مدتی از محضر سید تلمذ نموده است)؛ و این دو بزرگوار در مسائل فقهى و اصولى مخصوصا نسبت به مذهب شيعه تخصّص داشته‌اند، پس چگونه در مورد حجيّت خبر واحد در دو نقطه مقابل هم، ادّعاى اجماع نموده‏اند؟!

و بدين لحاظ عده‏اى در صدد برآمده‏اند كه بين گفته‏هاى آن دو بزرگوار جمع كنند، و ثابت نمايند كه آن‏ها اختلاف مبنايى نداشته‏اند و در حقيقت هر دو، نظر واحدى‏ دارند.

شيخ انصارى وجوهى را در رابطه با جمع بين سخن شيخ طوسى و سيّد مرتضى حكايت نموده است:

وجه اوّل: منظور سيّد مرتضى از خبر واحد كه ادّعاى اجماع بر عدم حجيّت آن نموده است خبر واحدى است كه از طريق مخالفين(غير امامى) نقل شده باشد کمااینکه شيخ طوسى نیز خبرى را كه راوى آن غير امامى ‏باشد را حجّت نمى‏داند.

وجه دوّم: در سابق علما دفاتر و كتبى داشتند بنام "اصول المعمول بها" كه در آنها روايات و گفته‏هاى معصومين علیهم‌السلام ثبت بوده، که روايات این اصول مزبور، مورد اعتماد و وثوق همگان بوده. مرحوم شیخ انصاری میفرماید: منظور سيّد مرتضى از خبر واحدى كه‏ حجيّت ندارد خبرى است كه مأخوذ از آن(اصول) نباشد کمااینکه شيخ طوسى هم چنين خبرى را حجّت نمى‏داند.

وجه سوّم: منظور شيخ طوسى از خبر واحد حجت، خبرى است كه محفوف به قراين بوده و افاده علم نمايد و سيّد مرتضى نیز حتما چنين خبرى را حجّت مى‏داند.

شيخ انصارى وجه اوّل و پس از آن وجه دوّم را تحسين نموده است و علاوه بر وجوه مذكوره وجه ديگرى را ذكر نموده است و چندين بار آن را مورد تحسين و تأييد قرار داده و بهترين وجوه معرّفى نموده است و ما حصل آن وجه كه وجه چهارم باشد از اين قرار است:

وجه چهارم: مراد سيد از علمى كه در كلامش آورده و مدعى شده كه بايد خبر مفيد علم باشد تا حجت شود، علم صددرصد، يعنى القطع الجازم الذى لا احتمال للخطإ فيه و لو ضعيفا نيست، بلكه مراد ايشان اطمينان و علم عادى است كه با احتمال خلاف ضعيف و ناچيز قابل جمع است، شاهد اين سخن عبارت است از تعريفى كه خود سيد از علم نموده: العلم ما اقتضى سكون النفسى كه سكون نفس همان اطمينانو آرامش خاطر است(مثلا احتمال 95 درصد). بنابراين، مراد سيد از قرائنى كه در گفتارش ادعا نموده كه اكثر روايات محفوف به آن است عبارت است از امورى كه مفيد وثوق و اطمينان است و مراد شيخ از اينكه ادعاى اجماع كرده بر عمل به خبر واحد مجرد، عبارت است از خبرهاى آحادى كه از قرائن قطعيه(100 درصد)، يعنى موافقه الكتاب و السنة و الاجماع و العقل مجرد باشد پس باز هم منافات از ميان مى‏رود كه هر دو به خبر مفيد اطمينان عمل مى‏كنند. فما اثبته الشيخ لم ينفه السيد و ما نفاه السيد لم يثبته الشيخ.

مرحوم مظفر رحمه اللّه در مقام اعتراض به وجه‌الجمع شيخ انصارى مى‏فرمايد:

من گمان نمى‏كنم كه خود سيد مرتضى به اين توجيه شيخ انصارى راضى و خشنود باشد. به دليل اينكه خود سيد در مواردى تصريح نموده به اينكه مراد من از علم همان قطع جازم است كه بوجه من الوجوه احتمال خلاف در او راه ندارد نه اينكه مجرد اطمينان باشد.

مرحوم مظفر در ادامه می‌فرمایند ممکن است بتوان به این کلام مرحوم سید که فرمود: فانّ الظّن لايمنع من التّجويز فعاد الامر...[[5]](#footnote-5) استشهاد نموده و احتمال چهارم(که مورد تایید شیخ است) را تقویت نماییم.

بیان ذلک: : احتمال خلاف گاهى يك احتمال ضعيف است كه عقلاى عالم به آن اعتنا ندارند مثل احتمال 2درصد كه با اطمينان و احتمال 98درصد به امرى هم قابل جمع است. و گاهى يك احتمال قوى است كه با اطمينان قابل جمع نيست و اعتماد به صدق خبر را از بين مى‏برد مثل احتمال 40درصد در مقابل 60درصد. حال شايد مراد سيد فرمود الظن لایمنع من التجویز جایی است که ظن در حد شصت درصد احتمال مطابقت با واقع دارد، و احتمال شصت درصد نمی‌تواند ما را از دروغ نبودنش مطمئن سازد. فلذا با چهل درصد احتمال خلاف، دیگر خبر واحد باعث سکون نفس نمی گردد.

مرحوم مظفر میفرماید اگرچه این احتمال موید فرمایش شیخ بر وجه چهارم است لکن این احتمال هم بعید است زیرا: خود سيد در برخى از كلماتش فرموده است: «كسانى كه از معصومين فاصله دارند و در نقاط دوردست عالم زندگى مى‏كنند و يا پس از معصومين و در عصر غيبت به وجود آمده‏اند، وظيفه دارند فقط به خبرهاى متواتره و اجماعات قطعيه اعتماد نمايند نه به امور ديگر». پس مرادشان از علم اطمينان نيست.

سؤال: اگر مراد سيد از علم اطمينان نيست پس چرا در تعريف علم فرموده است: العلم ما يقتضى سكون النفسى؟

جواب: اين تعبير در ميان قدما از علما رايج و متداول بوده و شيخ طوسى هم در عدة‌الاصول چنين تعبيرى دارد و ظاهرا مراد متقدمين از سكون نفس همان جزم و يقين است نه مجرد اطمينان و لو به سرحد يقين نرسد اگرچه در ميان متأخرين مراد از سكون نفس همان اطمينان است.

نكته: شايد اين وجه‏الجمعى كه شيخ انصارى بيان نموده از عملكرد خود سيد و اتباع او استنباط نموده به دليل اينكه سيد اگرچه در مقام مباحثات علميه گفته به خبرهايى كه موجب قطع نباشند عمل نمى‏كنيم، ولى در مقام عمل در موارد بسيار، در استنباطات فقهيه‏اش به خبر واحد ثقه عمل نموده و لذا شايد اين شيوه عملى سيد و اتباع او سبب اين توجيه شيخ گرديده.

ان قلت: شايد سيد كه به آن روايات عمل مى‏كرده از اين باب بوده كه يا اين اخبار به نزد سيد خبر متواتر بودند و يا خبر واحد مع القرينة القطعيه نه مجرد از آن.

قلت: اين احتمال خيلى بعيد است، بلكه ملحق به عدم است، بلكه محال عادى است؛ زيرا چگونه ممكن است اين‏همه روايات كه سر از ده‏ها هزار درمى‏آورد عند السيد همگى متواتر و يا همراه با قرائن قطعيه باشد؟!

بعد از این مرحوم مظفر می‌فرمایند: ما چه بتوانيم اين دو اجماع متناقض را توجيه كنيم و چه نتوانيم، معتقديم كه ادعاى شيخ طوسى كه فرموده است: حجيت خبر واحد اجماعى است، يك ادعاى مقبول و تام است و ما اين را اختيار مى‏كنيم و براى اين مدعا شواهدى هم در دست داريم:

شاهد اول: سيره همه علماى اسلام: تمام دانشمندان اسلامى چه شيعه و چه سنى در طول تاريخ از زمان رسول خدا صلّى‌اللّه‎عليه‎وآله الى يومنا هذا به خبر واحد ثقة عمل مى‏كردند و حتى خود سيد و ابن ادريس هم كه به زبان حجيت خبر واحد را انكار مى‏نمودند در عمل و در مقام فتوا در مواردى بسيار به خبر واحد اعتماد كرده‏اند و اين بناى عملى بهترين شاهد بر حجيت خبر ثقة است‏.

شاهد دوم: مرحوم كشى صاحب كتاب رجال ادعاى اجماع نموده بر حجيت رواياتى كه از هجده تن از اصحاب‌الائمه به ما رسيده كه به نام [اصحاب‌اجماع](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B5%D8%AD%D8%A7%D8%A8_%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9) معروف‏اند.

سؤال: آيا اين اعتماد علما به خاطر آن است كه قطع به صدور روايات اين‏ها دارند؟

جواب: هرگز به دليل اينكه اين عده و لو درجاتشان عالى است، ولكن معصوم كه نبودند، پس احتمال خطا يا كذب و يا نسيان و غفلت و لو احتمال ضعيف داده مى‏شود در حق آنها بنابراين، رمز اعتماد علما بر اين دسته عبارت است از وثوق و اطمينان كامل به آنان.

شاهد سوم: شيخ انصارى در رسائل[[6]](#footnote-6) فرموده است: مرحوم نجاشى صاحب رجال فرمود: مراسيل [محمّد بن ابى عمير](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%86%E2%80%8C%D8%A7%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%B9%D9%85%DB%8C%D8%B1) در نزد شيعه مقبول است و به آن عمل مى‏كنند تا آنجا كه گفته شده مراسيل ابن ابى عمير مانند مسانيد دیگران است.

سؤال: آيا اعتماد اصحاب به مراسيل ابن ابى عمير از آن جهت بود كه قطع به صدور آنها از معصوم داشتند؟

جواب: هرگز به دليل اينكه ابن ابى عمير معصوم كه نبوده پس احتمال خطا و ... در او هست بنابراين، راز اعتماد اصحاب همانا وثوق و اعتماد كاملى است كه به ابن ابى عمير داشتند از اين جهت كه وى نقل حديث نمى‏كند مگر از ثقات (انه لا يروى او لا يرسل الا عن ثقة) پس خبر واحد ثقة حجت است.

در خاتمه: شيخ انصارى در رسائل[[7]](#footnote-7) فرموده است: انصاف آن است كه در هيچ مسأله‏اى از مسائل به اندازه مسئله حجيت خبر واحد ادعاى اجماع و شهرت عظيمه و امارات كثيره نشده و اگر كسى در اين مورد در تحقق اجماع شك كند بايد گفت او نمى‏تواند در هيچ مسأله‏اى از مسائل اجماع را بپذيرد مگر در ضروريات مذهب كه آنجا هم نيازى به اجماع نيست.

و همچنین میفرماید: انصاف آن است كه قدر متيقن از اين قرائن و ادعاهاى‏ اجماع، خصوص خبرهاى واحدى است كه مفيد اطمينان و ظن غالب و متاخم به علم باشند اما خبر واحدى كه مفيد ظن ضعيف باشد حجيت آن از اين قرائن اثبات نمى‏گردد پس مقدار دلالت اجماع با روايات يكى است.

مرحوم مظفر در پایان میفرمایند: ما در اين مقام با شيخ انصارى هم‏عقيده بوده و فرمایشات ایشان را تایید می‌نماییم.

**4.بناء عقلاء.**

**بناء عقلاء بر حجیت خبر واحد.**

چهارمين و مهم‏ترين دليل بر حجيّت خبر واحد «[بناء عقلاء](http://wikifeqh.ir/%D8%A8%D9%86%D8%A7%D8%A1_%D8%B9%D9%82%D9%84%D8%A7)» است.

تعریف بناء عقلاء: بسیاری از اصولیین ‏‎ ‎قائلند که مراد از بنای عقلا(یا ‏سیره عقلا) سیره و عملی است که ناشی از فطرت‎ ‎و ‏ارتکاز انسان‌ها‎ ‎باشد نه سیره ناشی از مبادی‎ ‎دیگر، مانند اجبار‎ ‎و ستم‎ ‎حاکمی‎ ‎زورمند یا دستور‎ ‎پیامبری‎ ‎الهی[[8]](#footnote-8).

دليل چهارم از دو مقدّمه قطعى تشكيل مى‏شود:

مقدّمه اول: بنا و دأب عقلا بر اين است كه در كليّه امور زندگى و مسائل اجتماعى‌شان بخبر واحد و به قول كسى كه مورد وثوق است و از نظر راستگويى مورد اعتماد مى‏باشد، عمل مى‏كنند و این بخاطر آن است كه از خبر و قول شخص موثّق، اطمينان و سكون نفس و آرامش خاطر حاصل مى‏كنند و به احتمال خلاف و كذب در مورد خبر واحد اعتنا و توجّهى ندارند؛ و بدون شك قوام معيشت انسان‏ها و نظام زندگى اجتماعىّ آنان مبتنى بر عمل كردن به خبر واحد است چه آنكه تحصيل علم و يقين در همه مسائل و امور، غير ممكن است و اگر قرار باشد كه مردم در همه مسائل و امور زندگى‏شان تحصيل يقين نمايند نظام اجتماعىّ بشر، مختل شده و اضطراب و نگرانى بر جامعه حاكم خواهد شد.

مقدّمه دوم: سيره و روش مسلمين و شارع مقدّس همان روش عقلاء مى‏باشد، چه‌آنكه اگر شارع مقدّس روش عقلا را نسبت به مسائل شرعى و احكام الهى قبول نداشت، بايد اعلام مى‏فرمود كه در مسائل دينى و تحصيل احكام الهى فقهى، عمل كردن به خبر ثقة جائز نمى‏باشد. چنانچه در مواردى كه بناء عقلا مورد پسند شارع مقدّس نبوده است اعلام ردع فرموده است، مثلا: عقلا بما هم عقلا معاملات ربوى را انجام مى‏دادند و شارع مقدّس جلوى اين بنا را مى‏گيرد و اعلام ردع مى‏نمايد.

نتيجه مقدّمه دوم آن است كه از عدم ردع، موافقت شارع مقدّس در مورد عمل به خبر ثقة كشف مى‏شود و از هر دو مقدّمه نتيجه مى‏گيريم كه نسبت به احكام شرعى خبر ثقة از نظر شارع مقدّس حجّت خواهد بود.

اشکال: کمااینکه مرحوم شيخ انصارى در رسائل فرموده بناء عقلاء با سه شرط حجت است:

‏1- شارع مقدّس از بناء عقلا اطلاع پيدا كند.‏

‏2- مانعى برای شارع نسبت به ردع و منع از بناء عقلاء موجود نباشد.‏

‏3- منع و ردعى از ناحيه شارع مقدّس نرسيده باشد.‏

بنابراین بناء عقلاء در صورتی حجت است که از طرف شارع ردع نگردد، لکن آیات نهی از تبعیت ظن و لزوم عمل بر طبق علم رادع از این بناء است:

از جمله قول تعالى: (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) و قول معصوم علیه‎السلام: و ما لم تعلموا فردّوه الينا ...

بنابراين بناء عقلا مبنى بر عمل به خبر واحد ثقه مورد رضاى شارع مقدّس نبوده و ردع و منع از آن ثابت است، فلذا با بناء عقلا نمى‏توان حجيّت خبر ثقة را به اثبات رساند.

پاسخ: مرحوم مظفر می‌فرماید: این اشکال در استصحاب هم بیان گردید و ما در آنجا گفتیم که عمل بر طبق استصحاب عمل بر طبق ظاهر است نه واقع.

اما چون لسان امارات لسان واقع است و ما در امارات به دنبال واقع هستیم باید در مقام جواب دیگری بدهیم پس می گوییم:

خبر واحد ثقه تخصصا از آیات ناهیه خارج است.

دو بیان برای اثبات خروج تخصصی:

1. بیان مرحوم اصفهانی: مراد از تبعیت نکردن از ظن در آیات و روایات، ظنی است که پشتوانه عقلی ندارد و عقلاء آن را قبول ندارند، ؛ و حال آنکه در خبر واحد عقلا به پشتوانه عقل به خبر ثقه عمل می کنند، بنابراین عمل به خبر ثقه کار غیر عقلائی نیست و از اساس مشمول آیات ناهیه نمیگردد.

2. بیان ميرزاى نائينى: آيات ناهيه از عمل به بدون علم شامل خبر ثقه نمى‏شود و خبر ثقه خروج موضوعى دارد به دليل اينكه آيات مى‏گويند: از علم بدون علم و يا از ظن(مطلق) متابعت نكنيد، و در نزد عقلا عمل به خبر ثقه عمل بدون علم نيست، بلكه عمل به علم است به دليل اينكه و لو در باب خبر ثقه دو درصد احتمال خلاف هست، ولى عقلاى عالم و عرف عام به اين احتمال ضعيف اعتنا نمى‏كنند و خبر ثقه را به چشم علم نگاه مى‏كنند.

مرحوم مظفر در تکمیل پاسخ می‎فرماید: اگر اين آيات صلاحيت رادعيت از عمل به خبر ثقه را داشت، هرآينه اين امر در ميان مسلمين معروف مى‏گشت و ائمه عليهم السّلام كه عالمان حقيقى به علوم قرآن‏اند بيان مى‏كردند و زبان به زبان مى‏گشت تا به دست ما مى‏رسيد، و در نتيجه اين سيره عقلاييه در نزد مسلمين و نسبت بخصوص احكام شرعيه منقطع الآخر مى‏شد، درحالى‏كه مكرر گفته‏ايم كه سيره مسلمين از صدر اسلام تا به امروز براساس عمل به خبر ثقه بوده است.

بنابراین بناء عقلاء بر خحیت خبر واحد یک دليل قطعى است و شكى در آن راه ندارد، زيرا مركب از دو مقدمه قطعى است:

1- ثبوت بناء عقلا بر اعتماد به خبر ثقه و پذيرش آن است.

2- بناء عقلاء کاشف از موافقت شارع و اشتراكش با ايشان است، زيرا او رئیس عقلاست. فلذا اگر راضی نمی‌بود، باید از آن ردع میکرد و حال آنکه ردعی ننموده.

پایان مباحث بررسی حجیت خبر واحد.

ادله‎ای که دلالتشان بر حجیت خبر واحد مورد قبول مرحوم مظفر قرار گرفت \_به صورت نموداری\_ از این قرار است:

1. [ابن‌ ادریس حلّی](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%86%E2%80%8C%D8%A7%D8%AF%D8%B1%DB%8C%D8%B3_%D8%AD%D9%84%DB%8C)، فقیه مهم و تأثیرگذار امامی در قرن ششم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. حجرات 6‏ [↑](#footnote-ref-2)
3. مخفی نماند که علاوه بر سه آيه مذكور دو آيه ديگر هم هست كه برخی از اصوليين براى حجيت خبر واحد بدانها استدلال كرده‏اند، ولى به عقيده مرحوم مظفر استدلال به آن آيات هم مثل استدلال به‏ آيه كتمان ناتمام است و آنها عبارت‏اند از: آيه سؤال‏ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏(سوره انبياء،7) و آيه اذن: وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ(توبه،61). [↑](#footnote-ref-3)
4. [العده ج1، ص126](http://lib.eshia.ir/13087/1/126/%D8%A3%D9%86_%D8%AE%D8%A8%D8%B1_%D8%A7%D9%84%D9%88%D8%A7%D8%AD%D8%AF_%D8%A5%D8%B0%D8%A7_%D9%83%D8%A7%D9%86_%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A7_%D9%85%D9%86_%D8%B7%D8%B1%D9%8A%D9%82_%D8%A3%D8%B5%D8%AD%D8%A7%D8%A8%D9%86%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. و لذلك‏ ابطلنا فى‏ الشريعة الاخذ باخبار الآحاد لانها لاتوجب علما و لا عملا و اوجبنا ان يكون العمل تابعا للعلم لانّ خبر الواحد اذا كان عدلا فغاية ما يقتضيه الظنّ بصدقه و من ظننت صدقه يجوز ان يكون كاذبا و ان ظننت به الصدق فان الظن لايمنع من التجويز فعاد الامر فى العمل باخبار الآحاد الى انه اقدام على ما لا يؤمن كونه فسادا و غير صلاح انتهى‏. [↑](#footnote-ref-5)
6. [فرائدالاصول، ج1، ص336](http://lib.eshia.ir/13056/1/336/%D8%A7%D8%A8%DB%8C_%D8%B9%D9%85%DB%8C%D8%B1) [↑](#footnote-ref-6)
7. [فرائدالاصول، ج1، ص341‏](http://lib.eshia.ir/13056/1/341/%D9%88%D8%A7%D9%84%D8%A5%D9%86%D8%B5%D8%A7%D9%81%3A_%D8%A3%D9%86%D9%87_%D9%84%D9%85_%D9%8A%D8%AD%D8%B5%D9%84) [↑](#footnote-ref-7)
8. توجه: بین سیره متشرعه و سیره عقلا از سه جهت تفاوت وجود دارد، در کاشف و منکشف و شرائط کشف.کاشف در سیره عقلاء یک مسئله عمومی است که مرتبط با همه عقلاست، لکن در سیره متشرعه کاشف خاص است و فقط مخصوص به متشرعین است. اما منکشف در سیره عقلاء حکم امضایی است، بخلاف سیره متشرعه که منکشف حکم تأسیسی است. شرط کشف هم در سیره عقلاء امضاء و عدم الردع است؛ لکن در سیره متشرعه خود سیره دلیل بر امضاست. [↑](#footnote-ref-8)